

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس هشتم

فصل اول

فصل دوم: اصول حاکم در سیره اهل بیت علیهم السلام

فصل سوم: دسته بندی سیره اهل بیت علیهم السلام

اول: سیره عبادی

دوم: سیره فردی

سوم: سیره معاشرتی

چهارم: سیره تبلیغی

پنجم: سیره اقتصادی

الف) اهمیت اقتصاد در اسلام

ب) اصول اقتصاد

۱- مذمت از فقر

۲- مذمت از بیکاری

۳- اهتمام بر تولید

۴- اهتمام بر کسب حلال

۵- رسیدگی به نیازمندان

ج) کسب‌های توصیه شده

۱- تجارت

۲- کشاورزی

د) بیت المال

نور المجتهد
عبدالمجید
فرهنگ قرآن و عترت
موسسه اخلاقی ملی

پنجم: سیره اقتصادی

یکی از امور مهم در رابطه‌ی با زندگی انسان بخش اقتصادی و بخش مالی است. بالاخره انسان در این دنیا زندگی می‌کند و زندگی در دنیا ضرورت دارد که مال داشته باشد، ثروت داشته باشد، کار داشته باشد، درآمد حلال داشته باشد و همین ضرورت ما را بر آن می‌دارد که دنبال کنیم راه صحیح زندگی اقتصادی چیست.

الف) اهمیت اقتصاد در اسلام:

قبل از هر چیزی من اشاره به آیه‌ی قرآن می‌کنم. این آیه، آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی قصص است. چهار نکته در این آیه آمده است. جالب است این آیه خطاب به قارون است، قارونی که کلیدهای فراوانی از ثروت‌ها داشت، ثروت فراوانی در اختیار او بود و غرور و نخوت و تکبر او را گرفته بود. قرآن می‌فرماید: قوم قارون به او چهار نصیحت کردند.

دوستان عنایت دارید بعضی از اوقات خداوند یک مطلبی را از نقل کسی یا از قول کسی نقل می‌کند و این تأیید است. مثلاً آن جایی که می‌فرماید: «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ»^۱ این آیه از قول فرعون است، فرعون گفت کید شما زنان بزرگ است، ولی خدا این حرف را رد نمی‌کند، عبور می‌کند.

نقل یک مطلب از زبان شخصی کما این که در قرآن ده‌ها دعا از زبان انبیاء نقل شده است یا ده‌ها سخن از زبان اشخاص نقل شده است. مثلاً در سوره‌ی یس از قول حبیب نجار، در سوره‌ی تحریم از قول جناب آسیه.

در این آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی قصص خدا چهار مطلب را می‌فرماید: «قَالَ لَهُ قَوْمُهُ» قومش به او چهار مطلب را گفتند. شاهد مثال ما این چهار نکته است.

۱- «وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»^۱ اولی این است آنچه که خدا در این دنیا به شما داده است، برای آخرت استفاده کن. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»^۲

۲- «وَلَا تَسْسِ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۳ سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

بینید همان طور که ما در قرآن داریم خدا را فراموش نکنید، سوره‌ی حشر «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ»^۴ همان طور که داریم قیامت را فراموش نکنید، همان طور که داریم مواظب خودتان باشید، اعمال خود را مدنظر داشته باشید، داریم که سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

۳- «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» به مردم احسان کنید همان طور که خدا به شما احسان کرده است

۴- «وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ» دنبال فساد و پیرو فساد هم نباشید. این آیه در واقع بیان یک اصل اساسی است و آن این که انسان در دنیا هم سهمی دارد و نباید آن سهم را فراموش کند.

به پیغمبر گرامی اسلام خبر رسید که چند نفر از جوان‌های مدینه یا مردم مدینه جمع شدند که ظاهراً ده نفر بودند، روایت در وسائل الشیعه است. داخل خانه‌ای رفتند و در را به روی خودشان بستند، این‌ها ارتباط خود را با مردم، با کار قطع کردند، گفتند

۱- سوره‌ی یوسف، آیه ۲۸.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه ۲۸.

۳- سوره‌ی حشر، آیه ۱۹.

۴- سوره‌ی حشر، آیه ۱۹.

ازدواج نمی‌کنیم، غذای خوب نمی‌خوریم، برای این که عبادت کنیم. حضرت این‌ها را خواستند و مردم را هم در مسجد جمع کردند، روایت مفصّلی است و فرمودند: من که پیغمبر شما هستم، این‌طور نیستم ازدواج کردم، همسر دارم، غذای خوب می‌خورم، چرا شما این کار را انجام می‌دهید؟ حالا نقل به مضمون به این معنا که این سنت من نیست و هر کس از سنت من رغبت کند و دوری کند، از من نیست.

پس اهمّیت به اقتصاد و زندگی این دنیایی مهم است. به همین جهت ائمه روایات مذمت دنیا را گاهی با افراد برخورد کردند. آن کس وقتی به دنیا بد می‌گفت، حضرت امیر فرمودند: چرا به دنیا بد می‌گویی؟ -روایت در نهج البلاغه است- فرمودند: اولیای خدا به همین دنیا آمدند، همین دنیا محل زندگی انبیاء بوده است. پس طبق این روایات و این آیه و آن حدیث معروفی که داریم، فرمودند: در دنیا آن چنان زندگی کن که گویا عمر شما جاویدان است و برای آخرت آن چنان تلاش کن که گویا آخرین روز عمر شما است. این کنایه از همان است که «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا»^۱ فکر نکن ۷۰ سال داریم، پس نباید تلاش کنیم، نباید کوشش کنیم. با توجه به این نکته به سراغ سیره اقتصادی ائمه (علیهم السلام) می‌رویم. من در این رابطه چند اصل را بیان می‌کنم.

ب) اصول اقتصاد:

۱- مذمت از فقر:

اصل اول به طور کلی در روایات ما فقر مذمت شده است. اگر روایات را بررسی کنید که صاحب کتاب الحیاة مفصّل به بحث اقتصادی کتاب وارد شده است و مجموعه‌ی روایات را آورده و بسته‌بندی کرده است. مجموعه‌ی روایات را که من تعدادی را خدمت شما عرض می‌کنم. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»^۲ فقر و تهی‌دستی مرگ بزرگی است. رسول خدا فرمود: «الْفَقْرُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^۳ فقر بدتر از کشته شدن و مرگ است. وجود مقدّس امیر المؤمنین به امام مجتبی فرمودند: «الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفِطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَ الْمَقْلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ»^۴ فقر و نداری انسان زیرک و دانا را از بیان دلیل خود گنگ می‌کند، کسی به حرف او گوش نمی‌دهد. با سواد است، زیرک است، ولی چون فقیر است کسی به حرف او توجه نمی‌کند و شخصی که فقیر است در وطن خود هم غریب است.

این روایات کم نیست، تعداد آن هم زیاد است. خود محمّد حنفیه می‌گوید پدرم امیر المؤمنین (علیه السلام) به من فرمودند: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ»^۵ من می‌ترسم بر تو از فقر. «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ» پس پناه ببر به خدا از فقر. «فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ» تعبیر این است فقر دین انسان را ناقص می‌کند و در ادامه دارد عقل انسان را پریشان می‌کند.

بله ما روایاتی مثل «الْفَقْرُ فَخْرِي»^۶ پیغمبر فرمود: فقر افتخار من است. بعضی گفتند این فقر، فقرِ اِلی الله است. شاید توجه دیگر این باشد توصیه‌ی به فقر نشده است. یک وقت می‌گوییم شما تلاش نکنید، کوشش نکنید که فقیر شوید؛ نه، این توصیه نشده است. یک موقع در روند زندگی فقر به سراغ شما می‌آید، آن فقر را یک نقص تلقی نکن، یک ضعف تلقی نکن.

۴- نهج البلاغة (للصّبحي صالح)، ص ۴۶۹.

۵- همان، ص ۵۳۱.

۶- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۷.

مثلاً حضرت ایوب در مسیر امتحان‌های الهی که خدا در سوره ی بقره می‌فرماید: ما بعضی از اوقات با خوف، با جوع، با نداری امتحان می‌کنیم. حالا این فقر سراغ ایوب آمده است، ایوب کار را تعطیل نکرده است، ایوب مزرعه‌ی خود را آتش نزده است، ایوب اگر مغازه‌ای بوده، کاری بوده آن را تعطیل نکرده است بلکه این فقر سراغ او آمده است، حالا که آمده صبر می‌کند. قرآن هم از او مدح می‌کند «وَجَدْنَاهُ صَابِرًا»^۱ ما این ایوب را صابر یافتیم، بنده‌ی خوبی است. و الا حضرت سلیمان پیامبر الهی خودش از خدا خواست، اگر این دعا غلط بود، اول بحث گفتم خدا گاهی نقل قول‌هایی می‌کند و رد نمی‌کند، این تأیید است. خودش از خدا خواست «هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي»^۲ به من سلطنتی بده که به احدی غیر از من ندادی. حضرت این‌ها را داشت در عین حال می‌فرمود: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»^۳.

پس نکته‌ی اول در سیره‌ی اقتصادی ائمه آن است که توجه داشته باشیم بحث فقر به طور کلی مذمت شده است.

۲- مذمت بیکاری:

نکته‌ی دوم مذمت بیکاری است. در روایات داریم که خداوند تبارک و تعالی از افراد بیکار بیزار است، از افراد تنبل بیزار است. روایات متعددی داریم که افراد پیش پیامبر می‌آمدند، مطالبی می‌گفتند حضرت می‌فرمود: شغل شما چیست؟ تا می‌گفتند بیکار هستیم، می‌فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَيْنِي»^۴ از چشم من افتاد.

باز روایات متعددی داریم که ائمه به کار، به تلاش، به کوشش توصیه می‌کنند. این روایت در منابع است. شخص تاجری بود، خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد، دچار ورشکستگی شده بود، دچار به هم ریختگی مالی شده بود و همین باعث یأس او از زندگی شده بود. امام صادق (علیه السلام) دیدند او به خاطر فقر و به خاطر ورشکستگی مالی به هم ریخته است، یک راهکاری به او داد، فرمود: شما برو دو رکعت نماز بخوان و در مغازه‌ی خود بنشین. اول استنکاف کرد آقا چیزی ندارم بفروشم. آقا که اصرار کردند، رفت و اتفاقاً بعد از مدتی کار او رونق گرفت.^۵

خدمت امام صادق آمد و گفت: آقا دست‌های من دچار مشکل شده است، نمی‌توانم بار ببرم. آقا نفرمود: برو در خانه بنشین ما برای تو پول می‌فرستیم. فرمود: سر تو که سالم است، بار را بر سر خود بگذار، با دست خود کمک کن، اشاره کن و این ضعف دست با حمل سر جبران می‌شود. این‌ها نشان دهنده‌ی اهمّیت کار و تلاش است.

خود امیر المؤمنین (علیه السلام)، امام باقر (علیه السلام) در بیابان کار می‌کردند، کشاورزی می‌کردند. محمّد بن منکدر آمدند یابن رسول الله از شما بعید است، شما امام، حجت خدا هستید، در گرمای تابستان عرق بریزید؟! متن روایت این است امام فرمود: اگر در همین حال مرگ سراغ من بیاید، در حال عبادت از دنیا رفتم. همین بیل به دست، نه قلم به دست، نه در سجاده، نه در مسجد، در مزرعه با بیل کشاورزی اگر مرگ سراغ من بیاید در حال عبادت از دنیا رفتم. اصل دوم بحث کار و تلاش بود.

۳- **اهتمام بر تولید:** اصل سوم در سیره‌ی اقتصادی اهل بیت اهمّیت به تولید، کسب درآمد و تشویق به آن است. شما روایت عروه‌ی بارقی روایت معروفی است، این روایت درست است که در منابع عامه آمده است، اما بزرگان شیعه مثل مرحوم شیخ

۴- جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۳۹.

۱- سوره ی ص، آیه ۴۴.

۲- همان، آیه ۳۵.

۵- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۴۷۴

۳- سوره ی نمل، آیه ۴۰.

انصاری، مثل مرحوم صاحب جواهر، مثل مرحوم آیت الله عظمی آقای خوبی در مصباح الفقاهه، حضرت امام در کتاب بیع خود تقریباً همه‌ی فقها در بیع فضولی وقتی می‌خواهند بگویند اگر کسی برای کسی چیزی را بدون اجازه فروخت، بعد رفت اجازه گرفت و او اجازه داد اشکال ندارد به این بیع فضولی می‌گویند.

یکی از مهمترین دلیل‌های جواز بیع فضولی حدیث عروه‌ی بارقی است. رسول خدا به او دیناری داد که شما برو «اشْتَرِ بِهَا شَاةً»^۱ یک گوسفند برای من بخر. ایشان رفت و گشت و به یک دینار دو گوسفند خرید. آمد دور او را گرفتند، گفتند: این گوسفند را می‌فروشی؟ گفت: بله. یکی را به یک دینار فروخت. خدمت پیغمبر آمد هم دینار پیغمبر را آورد و هم گوسفند را آورد. یعنی کأن در واقع صد درصد سود را برده است هم گوسفند را آورد و هم دینار را آورد. کار حرام مرتکب نشده است، رفته در بازار گشته دو گوسفند خریده بعد در یک جای دیگر، در یک فضای دیگری یکی از آن‌ها را به یک دینار فروخته است. پیغمبر فرمود: «بَارَكَ اللهُ لَكَ فِي صَفْقَةِ يَمِينِكَ» خدا به معامله‌ی تو برکت دهد، تو چه آدم باهوشی هستی! ببینید پیغمبر کار و تولید را تشویق می‌کند. چه منعی دارد؟! بله بی‌انصافی باشد نه، درست نیست.

وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) دو نفر را برای فروش اجناسی به نام مصادف و مرازم فرستادند. آن‌ها رفتند، دیدند در آن شهر که در مصر بود، آن کالا کمیاب است. جنس را نگه داشتند تا کاملاً در بازار کمیاب شد بعد وارد بازار کردند به صد درصد سود فروختند. آقا مذمت کرد، فرمود: من این را نمی‌پذیرم. آن بحث دیگری است، باید آسیب‌های آن را بگوییم.

پس از اصول حاکم بر اقتصاد ائمه یکی مسئله‌ی اهمیّت کار است، اهمیّت تلاش است؛ یکی اصل تلاش برای دنیا و زحمت بر فراموش نکردن دنیا است. یکی بحث اهتمام بر تولید و کسب درآمد است.

۴- اهتمام بر کسب حلال:

نکته‌ی چهارم که این نکته کلیدی است و بارها در قرآن کریم آمده است شاید قریب به ده مرتبه ما به اشکال مختلفی در قرآن تعبیر «کُلُوا» داریم، بخورید اما می‌گوید «حَلَالاً طَيِّباً» چندین تعبیر در قرآن است.

جال است بعد از این تعبیر «کُلُوا» که معنای بخورید است، یک باری هم بر آن مترتب شده است، حالا دوستان این‌ها را از قرآن استخراج کنید، ببینید هر دفعه در قرآن «کُلُوا» آمده بعد از آن یک توصیه‌ای آمده است. مثلاً «وَاعْمَلُوا صَالِحاً»^۲ پاکیزه و حلال بخورید، عمل صالح انجام دهید، شکر کنید، دنباله‌روی شیطان نکنید «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»^۳ این‌ها بعد از «کُلُوا» در قرآن آمده است. یا بخورید، بیاشامید اسراف نکنید «وَلَا تُسْرِفُوا»^۴، یا بخورید، طغیان نکنید، فساد نکنید.

این یکی از اصول اساسی است این آیه‌ی شریفه در قرآن کریم از زبان حضرت شعیب است. «بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَّكُمْ»^۵ مفهوم آیه که بعد باطن آیه به امام زمان (ارواحنا فداه) تأویل شده و آن هم درست است، اما این آیه راجع به مباحث اقتصادی است. حضرت شعیب می‌گفت مردم «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»^۶ کم نفروشید، تطفیف نکنید، مواظب باشید کامل جنس را دست مردم

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۲۴۵.

۲- سوره‌ی مؤمنون، آیه ۵۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه ۱۶۸.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه ۳۱.

۵- سوره‌ی هود، آیه ۸۶.

۶- سوره‌ی شعراء، آیه ۱۸۳.

بدهید. چون مردم در زمان شعیب به گناه کم فروشی مبتلا بودند. بعد می‌گفت: «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ»^۱ آن مال حلالی که در پایان می‌ماند برای شما بهتر است تا مال زیاد حرام.

و لذا این که در روایات ما فراوان داریم که اگر چنانچه کسی از حلال درآمدی داشته باشد، قلب او نورانی می‌شود، دعای او به اجابت می‌رسد. از آن طرف کسی ۴۰ روز لقمه‌ی حلال بخورد، چشمه‌های حکمت از قلب و زبان او جاری می‌شود. بر عکس آن اگر حرام بخورد دعای او به اجابت نمی‌رسد، اگر حرام بخورد در زندگی برای او سختی ایجاد می‌شود، صعوبت ایجاد می‌شود. در روایات داریم که لقمه‌ی حرام نسبت به عبادت مثل ساختن خانه روی شن‌های روان است، یعنی آن عبادت ماندگار نیست. یک کسی زمان حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) بود که خیلی دعا می‌کرد، دعای او به اجابت نمی‌رسید. حضرت موسی از خدا سؤال کرد. متن روایت این است که خطاب شد موسی دعای او به اجابت نمی‌رسد، چون در شکم او غذای حرام است، بر بدن او غذای حرام است، ارتزاق حرام دارد به همین جهت دعای او به اجابت نمی‌رسد.

این هم یکی از اصول است که تأکید بر حلال خوردن است. حالا تعبیر حرام در قرآن تعبیر سُحْت است. از امام سؤال می‌کنند سحت چیست؟ امام مصادیق سحت را می‌شمارد که رشوه و ربا یکی از مصادیق سحت است. اکل سحت یعنی اکل لقمه‌ی حرام که این تعبیر سحت در این جا به این معنا است. این هم یکی از اصولی است که در زندگی ائمه (علیهم السلام) بوده است.

۵- رسیدگی به نیازمندان:

پس نکته‌ای که در سیره‌ی اقتصادی ائمه وجود دارد این که خود ائمه هم بحث کار را داشتند، هم بحث تلاش را داشتند، هم بحث کارآفرینی را داشتند و هم توصیه‌ی به لقمه‌ی حلال کردند. از آن طرف می‌بینیم در امور اقتصادی یکی از مهمترین نکاتی که در سیره‌ی ائمه به آن تأکید شده است بحث رسیدگی به فقرا، انفاق، احسان، ایثار، قرض، واژه‌هایی که بعضاً در ادبیات امروزی ما فراموش شده است، اما در ادبیات دین به عنوان بالاترین ارزش شمرده شده است. مثلاً ما انفاق و صدقه را داریم که ده برابر است، «الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ»^۲ اما از آن طرف قرض را به ۱۸ برابر داریم. چرا؟

از امام سؤال می‌کنند می‌فرماید: برای این که کسی که قرض می‌گیرد واقعاً محتاج است، اما صدقه ممکن است به محتاج نرسد، به هر کسی دست دراز کند. لذا می‌بینیم رتبه و درجه‌ی اجر قرض نسبت به صدقه بالاتر است.

قرآن در سوره‌ی حشر درباره‌ی توصیه‌ی به احسان، توصیه‌ی به ایثار می‌فرماید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۳. این هم یکی از نکات مهم در سیره‌ی اقتصادی ائمه (علیهم السلام) است.

یکی از مهمترین منابع برای بررسی سیره‌ی اقتصادی ائمه و توصیه‌های آن‌ها خود نهج البلاغه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. نامه‌هایی که به کارگزاران خود دارند. همان نامه‌ای که به مالک اشتر دارند، همان آغاز نامه‌ی مالک اشتر حضرت توصیه‌هایی که برای اصلاح بلاد، برای دریافت صحیح بیت المال، برای به کار بردن و به کار بستن صحیح بیت المال دارند، این‌ها نکات مهمی است که در سیره‌ی اقتصادی ائمه (علیهم السلام) به چشم می‌خورد.

۱- سوره‌ی هود، آیه ۸۶.

۳- سوره‌ی حشر، آیه ۹.

۲- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۱۵۴.

ج) کسب‌های توصیه شده:

۱- تجارت:

دو، سه نکته‌ی دیگر هم است که من به آن‌ها اشاره می‌کنم. یکی اهتمام بر تجارت و بازار است. می‌دانید از قدیم هم ما در کتاب‌های فقهی خود کتاب متاجر داشتیم. حالا بعضی تحت عنوان کتاب البیع، کتاب المتاجر می‌نوشتند. کتاب‌های فراوانی به رشته‌ی تحریر درآمده است حتی ریز موضوعات، جزئیات این‌ها، این که شرایط متعاقد چیست، شرایط عقد چیست، شرایط کالا چیست، انواع و اقسام آن مفصل بحث شده است.

در میان همه‌ی کارها و شغل‌ها خود شغل بازار و تجارت، همچنین کشاورزی، زمین‌داری دامداری روی این سه ما توصیه‌های ویژه در روایات خود می‌بینیم. به عنوان مثال در مورد بازار می‌بینیم شخص امیر المؤمنین (علیه السلام) خودشان وارد بازار می‌شوند، نظارت بر عملکرد بازاریان دارند. در روایت دارد که وقتی حضرت وارد بازار می‌شدند، با صدای بلند این آیه را می‌خواندند «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجَتْ نَجْعَهَا لِلذَّيْنِ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا»^۱ به آسیب‌های بازار اهتمام داشتند. غش نکنید، «مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فَلَيْسَ مِنَّا»^۲ خدعه نکنید، خیانت نکنید.

پیغمبر اکرم وقتی دیدند آن شخص کالای مرغوب و غیر مرغوب را با هم آمیختند، فرمودند: تو بین غش و خیانت جمع کردی و این کار درستی نیست. حتی حضرت امیر در روایت دارد به بازارهای مختلف می‌رفت، بازار خیاط‌ها، بازار ماهی‌فروش‌ها، بازار خرمافروش‌ها و به هر کدام از اهل بازار براساس شغل خود توصیه می‌کرد. به خیاط‌ها می‌گفت این‌طور بدوزید، به ماهی‌فروش‌ها می‌گفت وقتی ماهی در آب مرده آن را نگیرید، به خرمافروش‌ها توصیه می‌کرد خرمای پست و خوب را مخلوط نکنید و به جای خرمای خوب بفروشید. یعنی نه تنها کلیت بازار را ورود پیدا می‌کردند و شما می‌دانید بعضی از اصحاب ویژه‌ی ائمه بازاری بودند مثل مؤمن طاق. ایشان در طاقی بازار مغازه داشت، مثل خود محمد بن ابی عمیر. بعضی از آن‌ها بزاز بودند لذا ویژگی‌های آن‌ها که در روایت آمده است، این عنوان آمده که تمار بوده، بزاز بوده یا خربوز بوده خربزه فروش بوده است. این‌ها نشان دهنده‌ی این نکته است که ائمه (علیهم السلام) در ارتباط با امر بازار و تجارت اهمیّت ویژه‌ای قائل بودند.

خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد، آقا به کسی فرمود: شما چه کار می‌کنید؟ گفت: من کار را کنار گذاشتم. آقا فرمودند: تجارت عقل انسان را زیاد می‌کند. احادیث متعدّد داریم که خود تجارت عقل انسان و خرد انسان را زیاد می‌کند. این که تو کار را کنار گذاشتی، خود این باعث تنقیص عقل و خرد تو می‌شود.

به تعبیر دیگر ما بازنشستگی مطلق نداریم، بازنشستگی اداری داریم، چون چاره‌ای غیر از این نیست. این‌ها اهمیّت به آن تجارت را می‌رساند. خود حضرت امیر، خود پیغمبر گرامی اسلام، قبل از اسلام نسبت به تجارت اموال حضرت خدیجه‌ی کبری به شام را تاریخ نقل کرده است. خود وجود مقدّس امام صادق هم افرادی را می‌فرستادند و هم گاهی خودشان این کار را انجام می‌دادند.

۲- کشاورزی:

دوم بحث کشاورزی است که آن هم توصیه‌ی فراوان است. خود امیر المؤمنین مکرّر احیای زمین داشتند، غرس درخت داشتند، وقف باغ داشتند که هنوز هم موقوفات حضرت امیر معروف است که بعد از ایشان بود، هنوز هم بعضی جاها به نام ایشان مثل

۲- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۸۴.

۱- سوره‌ی قصص، آیه ۸۳.

ابار علی (علیه السلام) است. خود امام باقر اشاره کردند، امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام) غالباً در بحث کشاورزی و دامداری هم توصیه داشتند و هم خودشان اهل این کار بودند. این سه مطلب در زندگی ائمه بود و روی آن تأکید بیشتری شده است.

به هر حال اگر بخواهیم بحث را جمع کنید همان توصیه‌ای که قرآن کریم دارد و آن دعای معروف «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۱ این حسنه‌ی در دنیا منظور این است که در واقع انسان به فکر دنیا هم باشد منتها دنیا اگر با حرام آمیخته شد، دنیا اگر با گناه آمیخته شد، این دنیا دنیای منفی است.

بررسی روایات ما اهمیت چند امر را در سیره‌ی معصومین، در حوزه‌ی اقتصاد نشان می‌دهد. یکی از آن‌ها بحث کشاورزی است به عنوان مثال متن روایتی که در کافی شریف آمده این است «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) يَضْرِبُ بِالْمَرْوَةِ وَيَسْتَخْرِجُ الْأَرْضِينَ»^۲ یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمین بیل می‌زد و مواهب را از زمین خارج می‌کرد. از آن طرف کار اقتصادی که فقط نفع شخصی داشته باشد، توصیه نشده است.

ادامه‌ی روایت این است «وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ مَالِهِ وَ كَدَّ يَدِهِ» از همین تلاش و درآمد هزار برده را از مال شخصی و دست رنج خودش خرید و آزاد کرد. این همان نگاه اقتصادی اسلام است یعنی کار، تلاش، از آن طرف فقط به خویش اندیشیدن نه، دیگران را هم مدنظر قرار دادن است.

باز روایت دیگری دارد شخصی به نام ابو نیزر پسر نجاشی که پادشاه حبشه است، بعد از جریان مرگ پدر به مدینه آمد و حضرت امیر مزرعه‌ای را در اختیار او قرار داد که این روایت هم در مستدرک الوسائل و جاهای دیگر آمده است که خود ابو نیزر می‌گوید: من در باغ مشغول تلاش بودم که آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) آمدند، به من کمک کردند و در حالی که حضرت مشغول کار بودند یک مرتبه آن قنات -ظاهراً قناتی را پاکسازی می‌کردند- مثل گردن شتر آب جاری شد و همان‌جا حضرت فرمودند: قلم و کاغذ بیاورید و همان‌جا نوشتند وقف کرد بنده‌ی خدا، علی این دو باغ معروف را برای مردم تا محصولات آن در تأمین معاش فقرای مدینه و درماندگان صرف گردد. حضرت از صبح تا ظهر به ابو نیزر کمک کردند، چشمه‌ای را حفر کردند، قناتی را حفر کردند وقتی آب جاری شد- این نگاه دینی به بحث اقتصادی است- حضرت بلافاصله وقف کرد بعد این جمله را نوشتند تا خداوند به واسطه‌ی وقف این دو چشمه، چهره‌ی علی را در روز قیامت از آتش دوزخ حفظ کند که ابی نیزر می‌گوید این وقف‌نامه‌ای بود که آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) بلافاصله پس از جاری شدن آب از این قنات نوشتند که این موقوفات حضرت امیر در اختیار امام حسن و امام حسین بوده بعدها هم در اختیار حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی قرار گرفت.

حتی در یک روایتی دارد امام حسین یک سال مقروض شدند، معاویه از فرصت استفاده کرد و گفت: آن دو باغ را به من ۲۰۰ هزار دینار بفروشید، همین دو مزرعه‌ای که آقا در آن چشمه جاری کرده بود، پول زیادی است. آقا امام حسین (علیه السلام) فرمودند: این دو وقف است و فروشی نیست، با این که من نیاز دارم اما پدرم امیر المؤمنین این‌ها را وقف کرد تا خدا چهره‌ی او را از آتش دوزخ باز دارد.

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۲۰۱.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۷۴.

خود این هم نکته‌ای است که در مباحث اقتصادی تقید به مسائل شرعی مثل موقوفات، وقف باشد. گاهی بعضی از فرزندان به این نکته توجه ندارند یا فرض کنید پدری یک جایی را برای فقرا قرار داده است، برای روضه‌خوانی قرار داده است، می‌آیند و آن را تغییر می‌دهند این نشان دهنده‌ی اهمّیت به این قصّه است.

باز در نقل دیگری داریم که وجود مقدّس امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک چشمه‌ای را به نام عین ینبع معروف است یعنی چشمه‌ی جوشان. حضرت خودشان کار می‌کردند و وقتی آب از آن جاری شد یک کسی آمد به حضرت تبریک گفت، آقا ببینید چه آبی است! فرمود: «بَشِّرِ الْوَارِثَ» به وارث بشارت بده نه به من. بعد فرمودند: «هِيَ صَدَقَةٌ» این صدقه است، این وقف است. بلافاصله همان جا نوشتند «لَا تُبَاعَ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ» نه این هبه می‌شود، نه فروخته می‌شود و نه به ارث می‌رسد، «فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱ ببینید چقدر محکم کردند. اگر کسی این را بفروشد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم بر او است.

این اهمّیت مسئله‌ی کشاورزی را در سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) را نشان می‌دهد. نمونه‌های دیگر هم عرض کردیم.

د) بیت المال: یک نکته‌ی دیگر هم بگویم و بحث را جمع کنم و آن اهمّیت به اموال عمومی است، بیت المال، حقّ الناس است. ائمه (علیهم السلام) فوق العاده بر این تأکید داشتند. حضرت امیر می‌فرمود: بدترین نوع خیانت، خیانت به بیت المال است. در روایت داریم «مَا عِبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»^۲ عبادتی بالاتر از ادای حق مؤمن در این دنیا نیست، خداوند حق مؤمن را بر حق خودش مقدّم قرار داده است. اهمّیت به بیت المال در سیره‌ی اهل بیت آمده است. البته بیت المال بیشتر در زمان حضرت امیر در اختیار ایشان بوده است، بیت المال در اختیار ائمه‌ی دیگر نبوده است. ولی همین سال‌های محدودی که حضرت مسئولیت بیت المال را داشتند، شما ببینید چقدر شدید با کارگزارانی برخورد کردند که نسبت به بیت المال خیانت می‌کردند. خود بررسی خیانت کارگزاران حضرت امیر یک موضوع تحقیق است که چه شدت برخوردی حضرت با امثال منذر بن جارود، با امثال ابن حرمه که این‌ها پول‌هایی را از بیت المال بدون اذن برداشتند. به هر حال سیره‌ی اقتصادی ائمه در یک جمله نشان دهنده‌ی اهمّیت اقتصاد، نشان دهنده‌ی اقتصاد سالم و نشان دهنده‌ی این که یک اقتصاد خوب و پویا زمینه ساز آخرت است. اگر پول‌های حلال نباشد، می‌شود موقوفات داشت؟ می‌شود مسجد ساخت؟ می‌شود مراسم گرفت؟ می‌شود تعلیم و تربیت داشت؟ نه. پس به هیچ وجه نباید درآمد حلال خوب را ما مذمت کنیم. آنچه بد است و مذمت شده استفاده‌ی حرام از مال و ثروت است.

به عبارت دیگر نگاه اسلام به مال نگاه واسطه است، نگاه وسیله است، نگاه کار راه انداز است، نگاه استقلال‌ی نباید باشد. این که همه‌ی آن درآمد و ثروت بخواهد برای این دنیا استفاده شود، این که داریم در روز قیامت از چند چیز بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر این که از چند چیز سؤال می‌شود. یکی «عَنْ عُمْرِهِ»^۳ از همه‌ی عمر او، یکی شباب و جوانی او، دو مورد بعدی این است یکی این که مال را از کجا به دست آوردید و در کجا صرف کردید؟ دو سؤال این که محل کسب کجا بود؟ محل هزینه کجا بود؟ این نشان دهنده‌ی آن قصّه‌ی اهتمام به کسب مال و درآمد حلال است.

۱- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص: ۵۵

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳- الأمالی (للصدوق)، ص ۳۹.